

## ازدواج و خواستگاری در اردستان

عمده‌ترین وجه مشخصه ازدواج در اردستان وصلت با خویش است و روی این اصل تکیه دارند که: «معامله باغیر، وصلت با خویش»<sup>۱</sup>.

و در تأیید آن (به زبان محلی اردستانی) دارند:<sup>۲</sup>

«هئلی روه دازه کوهم دازه»<sup>۳</sup> (هر که روده دارد سگ هم دارد).

و «گل منوا بوم منوا»<sup>۴</sup> (گل مهاباد [مناسب] بام مهاباد).<sup>۵</sup>

یعنی هر که دختر دارد، مناسب آن، در فامیل خود پسر هم دارد یا دختر هر فامیل برای پسری از همان فامیل. و به تعبیری: چراغی که به خانه رواست به مسجد روا نیست. و از میان دختران فامیل نزدیک (دختر عمو، دختر عمه، دختر خاله و دختر دایی) بمضمون آنکه: «عقد دختر عمو و پسر عمو را در آسمان بسته‌اند»<sup>۶</sup>.

گرچه ازدواج با دختر عمو معمول است، ولی غالباً دختر دایی را ترجیح می‌دهند (بخصوص در مقایسه با دختر خاله) و از آن در لباس عروس عمه شدن چنین تمجید می‌کنند:

هر کسی عروس عمه میشد (میشود) سرخ و سفید و پنبه میشد (میشود)

هر کسی عروس خاله میشد (میشود) سیاه و جزغاله میشد (میشود)

می‌بینیم که سرخ و سفید بودن (علاوه بر آنکه نشانه سلامت و شادابی

است) برای دختر امتیازی هم محسوبست، معیناً پاره‌ای دختران سبزه‌رو، را به اعتبار آنکه با نمک‌ترند و با ملاحظه به مضمون:

یک سبزه بر نمک نبود در تمام هند  
گوئی که هند را به نمک پروریده‌اند  
می‌پسندند و در این زمینه دارند:

سفید سفید به صد تومن (تومان)

حالا که رسید به سبزه

سرخ و سفید سیصد تومن (تومان)

هر چه بگوی میارزه

توجه به خصوصیات ظاهری زن تنها به همین مورد محدود نمی‌شود، چه به زیبایی چشم و ابرو هم عنایتی خاص دارند:

صفاي خوله (خانه)ها آبت و جارو

صفاي دختران چشم است و ابرو

همچنین است توجه به اندام ظاهری زن که گویند: «خر و خرابوزه وزن

هر سه بزرگش خوبست»، که میرسانند صاحبان اندامهای درشت به ریزه اندامها برتری دارند.

اینک نظری به عقیده آنها بیفکنیم. بعضی که به ثروت و مکننت مرد توجه دارند گویند:

آردم تو جوان باشد شوهرم گوشغال باشد

پاره‌ای که زیبایی و جوانی شوهر مورد نظرشان است می‌آورند:

شوهرم گو جوان باشد آردم تو سرمه‌دون (سرمه‌دان) باشد

معیندا عموماً شوهر کم‌سن و سال و سرد و گرم نچشیده، و بخصوص کوچکتر از خود، را مایه ناراحتی و دردسر می‌دانند و در این زمینه دارندند (بزبان محلی):

شمالله ایزم آدم به نبو و شو آدم پوره نبو

(کاش هیزم آدم بوته (پوشن، کنایه از سوخت کم‌دوام) نباشد و شوهر آدم پسره (جوان کم‌سن و سال) نباشد).

در مورد سن و سال، دخترها را در خردسالی شوهر می‌دهند، تا جایی که اگر دختری کمی سنش بالا رفت (و فی‌المثل ۱۵ ساله شد) و شوهر ناکرده ماند «ترشیده» بحساب می‌آید و چنانچه به بیست سالگی رسیده، دیگر معلوم است که گفته‌اند:

حالا که رسید به بیست باید به حالتی گریست

(چنانچه اشاره خواهد شد، این موضوع به بیست، سی سال قبل مربوط می‌شود، معیندا دغدغه یافتن شوهر مناسب برای دختر از همان بدو تسولد، مسأله‌ایست که ذهن پدر و مادر هیچگاه از آن فارغ نیست.)

در مورد آنکه دختر زود رشده نکنه چه می‌گویند «مثل تره تیزک قد می‌کشند» معتقدند که «بایده غریبل (غربال) روی سرش گذاشت تا قدش بلند نشود». با اینجه اعتقاد دارند که «هیچ سری بی‌همسر نیمانده».

دختری هر قدر هم «در خانه ایمانده عاقبت» به خانه بخت قدم خواهد گذاشت و در این زمینه می‌آورند: «هیچ کاهی نه گاهدان نیمانده» به مضمون: «هان باز بی‌روزی نمالده».

با این وجود احتیاط از دست نگذاشته از روی مصلحت‌اندیشی درباره دخترانی که پا به سن می‌گذارند می‌گویند: «اگر داماد پیدا نشد باید غلامی بگیری و دختر بزرگ را باو بدهی، چه به مضمون:

پریرو تساب مستوری ندارد در از بندی سر از روزن برآرد

«لوکی که شود مست به‌رسمان‌توان‌بست دختر که شود مست به زنجیر توان بست» گاه شده است که در خانه ماندن دختری نه از جهت نبودن خواستگار است، که در انتظار شوهر دلخواه، خواستگاران معمولی را رد می‌کنند که

مناسب در خانه ماندن اینگونه دختران دارند:

### بالا بالا تنگ (است) پائین پائین تنگ

در اینگونه موارد، پیش می‌آید که من باب احتیاط بعضی خواستگاران را کاملاً هم مایوس نساخته، در انتظار نگه‌دارند، تا چنانچه شوهر مورد نظر قدم پیش نگذاشت بهمین متوسط اکتفا شود، که اینرا ظاهراً «پشت دستی» گویند.

از میان اینان شاید باشند کسانی که در تحقیر بعضی خواستگاران گفته باشند: «گشنه (گرسنه) باید دنبال گشنه برود». موافق: هرکسی باید پیش را به اندازه گلیم خودش دراز کند.

این امر هیچگاه در میان افراد خانواده‌های طبقه متوسط پیش نمی‌آید چه اینان همواره براین اعتقادند که: «اگر دست به پشت جوانی زدید و از آن گرد برخاست، دختر به او بدهید». به نشانه آنکه مردکار و کوشش است و تنبل و تن‌پرور نخواهد بود.

در صورتی که برای دختری خواستگاران فراوان بود گفته می‌شود: «هفت (هفت) تا به در و هفتا به بون (بام) و هفتا به دالونه (دالان) خونه (خانه)». هرگاه در جریان ازدواجی احتمالی خانواده عروس تمایل زیاد نشان‌دهند، ولی از طرف خانواده داماد علاقه‌ای اظهار نشود، گویند: «خانه عروس بزن و بکوب، و خانه داماد هیچ خبر» یا «خانه داماد که خبری نیست و خانه عروس بزن و بکوب است!»

در موردی که جوانی برای ازدواج شور و حرارت به خرج می‌دهد، ولی پدر روی مصالحی تامل می‌ورزد و پسر را به صبر و بردباری دعوت می‌کند، پسر می‌گوید: «سیر ز دل گشنه (گرسنه) خبر ندارد». پدر می‌گوید:

«وشکیست نخاده که عاشقی ویردوشو»<sup>۱</sup> (گر سنگی نکشیده‌ای که عاشقی از یادت برود). در این موضوع مناظره زیر خالی از مناسبت نیست:

جوان به پدر:

رشك غزال و چاه ز نخبان ندیده‌ای  
ناگه ز در رسیدن جانان ندیده‌ای

جان پدر تو عارض خوبان ندیده‌ای  
نشسته‌ای بگوشه‌ای از هجر جور یار  
جواب پدر:

جسور عیال و گریه طفلان ندیده‌ای  
ناگه ز در رسیدن مهبان ندیده‌ای<sup>۲</sup>

جان پسر تو سفره برنان ندیده‌ای  
نشسته‌ای بگوشه‌ای از جور قرض‌خواه

گاه برعکس، پدر، مادر و بزرگترها برای ازدواج پسر اشتیاق دارند. او خود علاقه نشان نمی‌دهد که در این مورد می‌آورند: «بوجی (بزی) که علف می‌خواد خودش پوزه‌اش را دراز می‌کند، یا

«هرکه را سر سوزد کلاه» «هرکه را تن سوزد قبا دوزد»

به مفهوم: هرکه را طاموس باید جور هندوستان برد.

چنانچه دختری را برای پسری نامزد کنند تا جائی که خیال پسر از اینکه دختر از آن او خواهد بود راحت باشد می‌گویند: «سنگ روی بافه گذاشته‌اند» (معنی بافه هم که منظور يك بغل گندم درویده شده است) برهم معلوم است). هرگاه در مجلسی بخواهند صحبت را به موضوع ازدواج بکشانند می‌گویند: «حرف کریچی را بزنییم» و وجه مثال آنرا چنین ذکر می‌کنند:

«مردی با همسر خود ضمن پیش کشیدن موضوع ازدواج پسر خانواده، می‌گوید: باید این کره الاغمان را (در اردستان «کریچی» گویند) بفروشیم و با پول آن بساط عروسی پسر را فراهم کنیم. مدتی می‌گذرد و پسر هرچه انتظار می‌کشد دیگر در این باره صحبتی نمی‌شنود، لذا برای آنکه موضوع را بیاد آنان آورده باشد می‌گوید: «حرف کریچی را بزنیید».

گاه شده در مجلسی که صحبت از ازدواج جوانترها و مجردین است شخص متأهل و احياناً با بهسن گذاشته‌ای هم از تجدید فراش و ازدواج مجدد خود سخن بمیان می‌آورد، که وقتی با اعتراض حاضرین مواجه شده می‌شنود: «تو آردت را بیخته و غربالت را آویخته‌ای»، کنایه از آنکه از تو دیگر گذشته است، در جواب می‌گوید: «از دهان نخورده بگیرید و بدهان خورده بگذارید» یا «هنوز هم دود از کنده پلند میشود». و به این کلام قدیمیها استناد میکنند که (درباره تعداد همسران يك مرد) میگفتند: «یکی کمه (کم است)، دوتا غمه (غم است)، سه‌تا محکمه (محکم است)».

زن نو کن ای خواجه هرنو بهار که تقویم پارینه ناید بکار

در مقابل کسانی هستند که به مضمون «همسایه یکی، خدا یکی، یاریکی» به‌همان يك همسر دلخوش و قانعند می‌آورند.

«اگه هوسه (اگر هوس است) به دو له بهه (يك‌داله بس است)»

و در این میان، کسانی که از همان يك همسر هم ناراضی بوده، در ازدواج خود را مغبون احساس می‌کنند می‌گویند:

باغ به این بزرگی غوره نصیب ما شد شهر به این قشنگی کوره نصیب ما شد  
در موردی که دختری زیبا و صاحب جمال نصیب مردی زشت‌رو، یا پیر و وامانده شود گویند:

«صبرا پر رضا سگ و سورش مال ما بود مسردا همه رعنا شل و کورش مال ما بود»  
(سوک و سورا «SOK - O - SHI» به مفهوم «خس و خار»، که در آن منظور از «سگ» چوب کوچک خار مانند است، مثل چوب کبریت که «سگ کبریت»

گویند، - و «سور» هم ظاهراً از «نیمواژه» میبوی<sup>۱۱</sup> است که به تنهایی مفهومی را نمی‌رساند ولی مرادف واژه دیگر که آمده تاکیدی خواهد بود، برای آن چون: «باغ و بر»، «چاق و چله»، «شام و شر» و «زنک و زیلی».

در صورتی که طرفین ازدواج بجهت خاصی باهم متناسب از آب در آمده باشند، گویند: «خدا نچار نیست» که بدنبال آن باید افزود: «ولی در و تخته را خوب بهم میندازد» و به‌هنگامی که بنور از پرده‌پوشی بخواهند مطلب را عنوان کنند می‌گویند: «کورکور را میجوید و آب گودال را» یا بزبان محلی «او چاله و یوزه و کاوندول»<sup>۱۲</sup> (آب چاله را میجوید و باد «کاوندول» را «کاوندول پوته خار بیابانی سپیده رنگ و سبکی است که به آسانی دستخوش باد می‌شود)<sup>۱۳</sup>. دیده شده که چندی پس از زناشویی که آتش شور و اشتیاقها فروکش کرده، مشکلات زندگی روی می‌نماید، جوان اظهار پشیمانی کرده، از دوران تجرد و بی‌غمی‌های آن یاد می‌کنند: «زن نداری، غم نداری»، «آدم بی‌زن و اولاد، پادشاه، بی‌غم است»، «قربان بی‌زنی، که یک نان تنها بزنی» که در جوابش (وقتی که چیک جیک مستانه می‌کردی، فکر زمستان نمی‌کردی).

در خصوص دردسرهائی که در جریان خواستگاری و به هنگام یسافتن همسری مناسب روی می‌نماید دارند: «هفت جفت کفش آهنی و هفت تا عصا باید کهنه و سائیده شود تا بتوان دختری را به ازدواج پسری در آورد» که خود می‌رساند این امور همواره به‌عهده پیرها و عصاب‌دست‌هاست. چه اصولاً خواستگاری رفتن را «ریش سفیدی» هم گویند، و اگر خواستگار زن بود «گیس سفیدی»، که در این مورد «دلالتی» هم بکار می‌برند (دلالتی عمل دلاله یا خواستگار زن است). در مورد خواستگاری همواره به این اصل تکیه دارند که: «پیر را برای خریدن مال سواری و جوان را برای خواستگاری نباید فرستاد». در موردی که جوانی بنور از خانواده، دختر دلخواه خود را انتخاب کرده، پس از ازدواج دست او را می‌گیرد و وارد خانه پدری می‌شود می‌آورند:

نه چک زدم نه چونه (چانه) عروس او آمد بخونه (خانه)

کسی نسبت به تازه عروس ایرادی داشته باشد و او را در خور داماد نداند گویند: «علف به دهان بوچی (بزی) باید خوشمزه (شیرین) بیاد.» مورد دیگری هم از آوردن عروس به‌خانه داماد، به‌دور از دردسرهائی معمول دارند، که عروس در حلی نبوده که نازی بفروشد یا نازش خریدار داشته باشد، که از روی طنز و من‌باب مطایبه می‌آورند:

عروسا آوردیم زورکی با صد و پنجا پولکی

(«صد و پنجا» از اوزان محلی و حدود بیش از دو کیلو است و از «پولکی» هم آب نبات، منظور است).

سابق براین که برای ازدواج دخترها عجله داشتند و غالباً دختران را در سنین خردسالی عقد می‌بستند، خواه ناخواه میان عقد تا عروسی سه چهار

سالی فاصله می‌شد، که در این مدت هم خانواده عروس مصروف تهیه جهیزیه دختر می‌شد که در خصوص مفصل بودن جهیزیه داشتند: «دختر را که می‌می‌آورند بزبان محلی: «وقتی که جیک‌جیک مسود بکند - فکر زمسود نکند»<sup>۱۰</sup> خواهی بیرون کنی هزار وسی چشمه می‌خواهد».

بعضی پدرها دختر را که به‌خانه شوهر می‌فرستند به نشانه جهیزیه سنگینی که از خانه خود همراه او بیرون می‌کنند گویند: «دزد بخانه مان زد». گفتنی است که مثل غالب نقاط در این دوره دختر و پسر اجازه ملاقات با یکدیگر نداشتند، تا جایی که در مورد وصلت‌های دور، گاه پیش می‌آمد که داماد تا شب عروسی هنوز دختر را ندیده بود، و با توجه به اشتیاقی که جوان در اینگونه موارد برای دیدار همسر خود یا اجمالا اطلاعی از خصوصیات ظاهری او ابراز می‌دارد دارند:

«یومه‌ات پیه کنارش وین دست پیه برارش وین»<sup>۱۱</sup>  
یا با اختلاف روایت

«گرباس به کنارش وین دست را به برارش وین»<sup>۱۲</sup>  
(گرباس را از کنارش بشناسی و دختر را از برارش بشناسی)

گفته شود که دختر و پسر در انتخاب همسر آینده خود غالباً نقشی نداشتند، تا جایی که بخصوص دختر، حتی حق صحبت در حضور بزرگترها را هم نداشت، چه همواره براین سخن تأکید می‌شد: «هروقت هاون حرف زد، دختر هم باید حرف بزند». (امری نزدیک تعلیق به‌محال).  
چنانچه در جریان خواستگاری و صحبت پیرامون عقد و نکاح دختر خودی نشان می‌داد و اظهار وجودی می‌گرد عیب می‌دانستند و بطور سرزنش آمیز می‌گفتند:

دختر ندیدیم که داچی داچی بکند پیش از عروسیش فکر دواچی بکند  
(منظور از «داچی داچی گردن»<sup>۱۳</sup> همان «دالی گفتن» کودکان است که در اینجا برای «ناز و دلبری» دختران و زنان جوان استعاره شده است.  
از «دواچی» هم همان کهنه بچه منظور است لابد ماخوذ از «دواج» به‌معنی بالابوش و لحاف، در این باره «جندی» هم دارند ماخوذ از «ژنده».)  
طلاق را امری مذموم می‌شناسند و به مردی که همسر خود را طلاق داده زن نمی‌دهند یا لااقل مشکل زن می‌دهند و در این باره دارند:

زن مسرده را زنش ده طلاق داده را سگش ده

این مویده آنست به مردی که همسر خود را از دست داده با رغبت زن می‌دهند و معمولاً در این جریان حق تقدم با خواهر زن است و لذاست که از دیرباز به خواهر زن «نان زیرکباب» اطلاق شده است، و می‌گویند «مادر دل آن بمیرد که وقتی زنش مرد، خواهر زن نداشته باشد» یا کسی دعا می‌کند

زنش نمیرد که خواهرزن نداشته باشد.

برای زنان طلاق گرفته امکان ازدواج مجدد دشوار است. گفته اند: «بخت بخت اول است»<sup>۱۸</sup> و در تأیید این مطلب دارند:

ره برو بیره مرو هر چند کهره پیچ و خم است  
زن مگیر، دختر بگیر هر چند که زن ارزانتر است  
تو مغواه دلبری را که دیوار دیده باشد  
مشکن نان کسی را که پدر ندیده باشد  
ازدواجهایی را که به صورت «یکی دادن و یکی گرفتن»<sup>۱۹</sup> باشد خوب  
نمی دانند، و معتقدند یکی از این دو وصلت سرانجام خوش نخواهد داشت.  
پاره ای هم ازدواج دو برادر بادو خواهر را مناسب نمی دانند، به این توضیح  
که دو برادر نباید باجناب شوند و دو خواهر جاری (که در اردستان «یاد» گفته  
می شود و در واژه نامه خویشاوندی اشاره خواهیم کرد).

خواندن دو خطبه عقد در يك مجلس را هم خوش شگون نمی دانند، بدین  
توضیح که در يك مجلس دو ازدواج نباید صورت بگیرد، و در دو مورد اخیر  
چنانچه بناگزیر پیش آمده، باید میانشان گوسفندی قربانی کنند تا رفع  
نحوست بشود.

## حواشی

۱- البته نه تا آن پایه که مثل بعضی نقاط، وصلت با بیگانه را موجب تزلزل شخصیت  
خانواده یا کسر شأن خود بدانند (زفاشوئی در «ایل قشقائی» جلد اول نامواره دکتر محمود  
افشار، و «استهبان» در برنامه فرهنگ مردم) یا برعکس به اصل «سودا با خودی، وصلت با  
بیگانه» معتقد باشند (یکی از بلاد خراسان، در برنامه فرهنگ مردم) که بنای این رسم  
بر مصلحتی است که طی سالها صحت آن آزمایش شده و روایات دینی هم آنرا تأیید می کند،  
کما اینکه در این کلام حضرت امیر (ع) که فرموده اند: «معامله کنید، چون بیگانگان،  
معاشرت کنید، چون برادران» تقریباً تأیید نمی از مفهوم این مثل را نهفته می بینیم.

۲- زبان محلی اردستانی، مثل غالب زبانهای نواحی مرکزی ایران چون نطنزی، طرقي،  
برخواری، زفره ای، نائینی، انارکی، خوری، سنگسری، شهبیرزادی و سمنانی منشعب از زبان  
پهلوی است که با زبانهای فارسی، زردشتی (و بعضاً عربی هم) در آمیخته و تحت تأثیر فرهنگ  
بومی هر محل راهی جدا از دیگر زبانهای مشابه در پیش گرفته تا جایی که زبان هر ناحیه در  
ناحیه مجاور خود مفهوم نیست یا بزحمت فهمیده می شود؛ البته در این زمینه تحقیق و تتبع  
بیشتر لازم است که اکنون مجال آن نیست.

### 3- Haeki rove dare koveam dare

### 4- Gel mava, Bom mava

۵- روستای بزرگ و زیبا بر سر راه اردستان - کاشان. جالب که در خود مهاباد چنین  
ضرب المثلی نمی شناسند.

۶- اشاره است به ازدواج حضرت علی علیه السلام با حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها  
که معروفست در عرش پیمان آن بسته شده است.

7- šaila izem adam bote nabo vo šu adam pore nabo

8- veššegit naxàde Ke Ašeqi vired vešo

۹- با تشکر از لطف دوست ارجمند آقای محمدحسن رجائی زفرهای که ضبط صحیح این مناظره را در اختیارم گذاشتند.

۱۰- مناسب این در جلد اول امثال وحکم دهخدا صفحه ۱۲۴ تحت عنوان «ازخر بگو...» آمده است:

«مردی روستائی را پسر بعد مردان رسیده بود. روزی با زن گفت اگر سخنی معاش بدینگونه بیاید عاقبت باید خر را فروخت و برای پسر عروسی کرد. پس از آن روز هر وقت پدر بسختی آغاز می کرد، پسر کلام او را بریده می گفت: «بابا از خر بگو...» (به نقل از یغما سال هشتم آبان ۱۳۳۴).

۱۱- در اینجا لفظ «مهمل» بجای «مبهم» مناسب تر نیست؟ با توجه به آنکه مطالعات بنده (بخصوص در این مورد) وسیع نیست، متشکر خواهد شد، در این باره راهنمایی فرمایند. چه نزدیک به صدمورد از این مترادفات (غالباً هم بزبان محلی) گردآورده که برای آن محلی از اعراب نمی شناسد.

12- ow cale vizo Vu kàvandul

۱۳- موقع سوختن پرحرارت و کم دوام است و سابقاً منحصراً بکار سوخت حمامها می آمد. و از آنجا که در «واژه نامه خویشاوندی» هم به کار گرفته شده است، چنانچه نام علمی آن روشن می شد بد نبود. آیا با «شوکه البیضاء» که در فرهنگ عمید بمعنی خار سفید، سپید خار آمده است ارتباطی ندارد؟ اضافه شود در «زفره» (تاندول) گفته می شود (باز از قول دوست فاضل آقای محمد حسن رجائی زفرهای).

14- Vaqti ke jik jik massoved bekoved fekr zemesšoved nakaed

15- Umet pie kenareš vein dotet pie borareš vein

16- Karb àr be kenareš vein dot rà be borareš vein

۱۷- «داچی داچی» را که دالی گفتن است در زفره هم «داچی» گویند و در اصفهان «دالی» و در کرمان ظاهراً «داگو» (با توجه به این بیت منقول از پیغمبر دزدان = بی السارقین، تصحیح و تفسیر دکتر باستانی پاریزی) :

هزار مرتبه بر دم ورا به جانب خندق دوباره آمد و باناز و غمزه گفت که «دگو»

(از نامه دوستانه آقای محمدحسن رجائی زفرهای مقیم اصفهان)

۱۸- استاد باستانی پاریزی در صفحه ۱۲۲ سال سیام یغما - اردیبهشت ۱۳۵۶ در این باره آورده است:

«ما کرمانیها در مورد اینگونه زنان از شوی طلاق گرفته، به طعنه، می گوئیم:

اگر کاری بودی به خانه «اول باری» بودی»

۱۹- به قول استاد باستانی پاریزی: «در پاریز، ازدواج پسر با دختر و دختر با پسر را

از دو خانواده، اصطلاحاً «چارتن» گویند، و این گونه وصلت چندان خوش آیند هم نیست و اعتقاد مردم این است که یکی از این چهارتن خیلی زود خواهد مرد! (حماسه کویر صص ۶۶۰) در خوانسار هم این نوع ازدواج را «که یک دختر به خانوادهای می دهند و یک دختر از آن خانواده می گیرند» «گاو بکار» گویند (مجله یغما - سال هشتم).